

## ایل افشار

آقای مدیر : پارسال در شماره چهارم آینده مقاله بقلم من بعنوان « افشارهای خوزستان » چاپ شد . چون در این مدت دامنه تحقیق و جستجو را از دست نداده اطلاعات دیگری درباره افشارها بدست آورده ام نظر بعلاقه که شما بدانستن گذشته و سرگذشت این ایل دارید اینك مقاله دیگری در همان موضوع نگاشته برای چاپ در مجله تقدیم میدارم :

\*\*\*

در مقاله پارسال آمدن افشارها را بایران باستناد نوشته تاریخ و صاف دو اوائل قرن ششم هجرت و در زمان سلجوقیان نگاشته ایم . از مطالعات اخیر دلائل قطعی برای این مطلب بدست آمده و هیچگونه شکی در این باب نمی ماند ، (۱) چه در زمان سلجوقیان بود که راه کوچ و مهاجرت بر روی ایلهای ترکمان که دشت قیچاق را با آن یهناوری پرسیاخته بودند باز گشته در اندك زمانی از بخارا گرفته تا آسیای صغیر و سوریا فرا گرفته بلکه تا فریقا نیز رسیدند . (۲) در ایران هم گروهی یایلی از ایشان جای گزیده از جمله ایل افشار که شاید آن زمان ایل چندان بزرگ و انبوهی نبود در خوزستان نشیمن گرفتند ، در همان زمان امیری از ایشان بنام « شمله » معروف و نیرومند گردیده کوس خود سری کوفت و چهل سال بیشتر حکومت خوزستان در دست او و پسرانش بود و با همه قدرت و استقلال حکمرانی داشتند (۳)

(۱) یعنی قطعی است که در قرن ششم در خوزستان بوده اند . وگرنه شاید در قرن پنجم بایران آمده باشند . عماد اصفهانی در حوادث سال ۴۳۷ می نویسد : « وهی اول سنة ورد فيها الاتراك الى العراق و اتشرو امنهافي الافاق » (۲) رجوع شود بر سائله آذری تالیف نگارنده مقاله

(۳) عجب است که از یعقوب بن ارسلان که در تاریخ و صاف مکتوبد بزرگ و پیشوای افشاران بود و ایشان را بخوزستان آورد و با اتابك سنقر بارها جنگ کرده کاری از پیش نبرد در دیگر کتابها نامی برده نمیشود .

## شمله امیر افشار در خوزستان

نام اصلی شمله را در جامع التواریخ رشیدی (۴) «کشطوقان» و در تاریخ ابن اثیر (۵) «آیدغدی» و در کتاب عماد اصفهانی (۶) یکجا «کشطغان» و یکجا «آیدغدی» نوشته و بدلیسی در شرفنامه (۷) لقب «حسام - الدین» باو میدهد. بهر حال معروف به «شمله» یا «شومله» بوده و نخستین داستانی که از وی نگاشته اند قضیه گریختن اوست از همدان بنخوزستان.

این داستان را در جامع التواریخ در دوجا نوشته و مقصودش آنست که پس از گفتگو از خلع سلطان ملکشاه بن محمود (۸) و تخت نشاندن برادر او سلطان محمد که بدست خاصبک از امرای بزرگ انجام یافته بود می نویسد: «بعد از آن از زحمت اغیار خلوت کردند جمال الدین ققشد و برادرش و خاصکیان سلطان و زنگی جاندار و شومله هر دو با خاصبک بودند خاص بک آغاز کرد که قواعد و ترتیب پادشاهی چگونه می باید نهاد جمال الدین ققشد مانند عزرائیل از پس پشت در آمد و گریبان قباش گرفت گفت برخیز چه وقت نصیحت است و مو عظت او و صارم و محمد یونس او را بگرفتند و در خانه بردند و سرش به تیغ جدا کردند شومله پیش از وقوع بفراست ضمیر آن نقش دیده بود دامان خاصبک برفت یعنی بیا و او در نیافت از کوشک بزیر آمد و انگشتری برکابدار خاصبک داد بنشان که امیر می فرماید که اسب بمن بده که مهمی دارم به شهر میروم اسب خاصبک برنشست و راه خوزستان گرفت و تا شب سی و پنجفر سنگ براند و تا عمر او بود بخدمت هیچ سلطان دیگر نرفت». (۹)

(۴) نسخه خطی (شماره صفحه ندارد) (۵) چاپ مصر جلد ۱۱ (۶) نصره القتره چاپ مصر ص ۲۱۰ و ۲۶۲ (۷) تاریخ بختیاری ص ۱۱۶ (۸) ابن ملکشاه غیر از ملک شاه بن الب ارسلان پادشاه معروف بوده (۹) جامع التواریخ خطی جلد اول (شماره صفحه ندارد) این واقعه گویا در سال ۵۴۷ رخ داد.

از این حکایت مسلم است که افشارها پیش از آن تاریخ در خوزستان بوده اند و گرنه شمله بدانجا نمی‌گریخت. خوزستان در آن هنگام در دست سلطان ملکشاه پسر محمود بود که پس از خلع شدن از پادشاهی از زندان رها گشته بدانجا شتافته بود. ابن اثیر در سال ۵۵۰ می‌نگارد که شمله بخوزستان دست یافته از چنگ سلطان ملکشاه در آورد و قشونی که خلیفه بجنگ او فرستاده بود بشکست.

ولی باید دانست که اگر چه میانه شمله و ملکشاه گاهی جنگ و کشمکش رخ میداد در همگی جنگها و لشکر کشیهای ملکشاه که برای اعاده ملك و پادشاهی میکرد شومله یار و پشتیبان او بود و چون در سال ۵۵۵ یا ۵۵۶ ملکشاه در اصفهان در گذشت شومله پسر او را که کودک بود همراه خود بخوزستان برده و بنام او فرمان روائی میکرد در آن زمان همگی بزرگان و گردنکشان که هر يك بولایق دست یافته بود این ترتیب را داشتند که شاهزاده را پیش خود نگاه داشته بنام او کوس خود سری میزدند.

باری شمله بیست سال بیشتر در خوزستان و لرستان حکم رانی داشت و بس نیرومند بود و بارها بالشکر های خلیفه بغداد و با سپاهیان اتابك ایلدگر و دیگران که بدشمنی وی بر میخواستند جنگ کرد و همواره بولایات همسایه از واسط و بصره و نهاوند می‌تاخت و جنگی نیز با اتابك زنگی کرده او را از شیراز بیرون راند ولی اتابك باز دیگر لشکر گرد آورده شمله را بخوزستان باز گردانید. (۱۰)

در شرفنامه گوید که شجاع الدین خورشید که خاندان وی از زمان سلجوقیان تا عهد شاه عباس کبیر در لرستان حکومت و استقلال داشتند (۱۱) نخست از طرف شمله شجنگی لر کوچك (لرستان) داشت و پس از مرگ

(۱۰) برای تحصیل این وقایع کامل التواریخ ابن اثیر جلد یازدهم دیده

شود. (۱۱) والی پشتکوه معروف از باز ماندگان آنخاندان است.

شمله بود که استقلال یافت (۱۲)

مرگ شمله در سال ۵۷۰ بدین نحو روی داد که در جنگی که با سپاه اتابک ایلد گز می کرد زخم برداشته بایک پسر و برادر زاده دستگیر افتاد و پس از دو روز بدرود زندگی گفت. ابن اثیر چون مرگ او را نگاشته می گوید: « خاك و سرزمین او بسیار گردیده و کارش بالا گرفته بود چند قلعه بنیاد نهاد و بیست سال بیشتر فرمان روائی داشت ». پس از شمله پسر او بیست سال دیگر حکمرانی خوزستان داشت تا در سال ۵۹۰ او نیز در گذشت و نفاق و دشمنی میانه پسرانش افتاده خلیفه بغداد که از سالیان دراز انتظار چنین موقعی میبرد فرصت از دست نداده وزیر خود را بالشگری بخوزستان فرستاد و نیرگان شمله همگی دستگیر شده به بغداد بردند و بدینسان انخاندان نابودی یافت.

#### افشارها در عهد صفویه

پس از این وقایع تاعهد صفویه نامی از افشارها در تاریخ (تا آنجا که نگارنده جسته ام) دیده نمی شود، ولی در عهد صفویه چون ایل های ترك ارکان دولت آن خاندان بودند در تاریخهای ایشان نام افشارها نیز فراوان برده می شود و از عالم آرا و دیگر کتابها پیداست که افشارها تا آنزمان بس انبوه و فراوان گردیده گذشته از خوزستان کوه کیلویه و نواحی کازرون را نیز فرا گرفته بوده اند.

در سال ۹۰۶ که شاه اسماعیل بعزم کشورگشائی از اردبیل بیرون تاخت بتصریح یحیی بن عبداللطیف قزوینی که از ملتزمان رکاب بوده یکی از ایلهائی که کماک آناه کردند افشارها بودند. (۱۳) پس معلوم است که افشارها از پیش مرید و هواخواه خاندان شیخ صفی بوده اند، ولی ظاهر آنست که آنزمان از فشارها در آذربایجان کسی

(۱۲) تاریخ بختیاری ص ۱۱۷.

(۱۳) لب التواریخ نسخه خطی (شماره صفحه ندارد).

نبود و معلوم نیست این جماعت از کجا بشاه اسماعیل پیوسته بودند .  
 در عهد شاه طهماسب و شاه عباس افشارها علاوه از خوزستان که  
 نشمین دیرین شان بود و گذشته از کوه کیلویه که گفتیم فرا گرفته  
 بودند در کرمان و اصفهان و یزد و ابرقوه و ساوه و نواحی قزوین و  
 نواحی هرات و جام پراکنده بوده اندویکی از « اویماقات » بزرگ قزلباش  
 شمرده شده و امرای بزرگی از ایشان برمیخواست .

در آغاز پادشاهی شاه عباس بیکنش نامی از افشار در یزد بسی نیرومند  
 گشته کوس خود سری و یاغیگری میکوفت تا بدست یعقوبخان حاکم فارس  
 نابود گشت . در سال ۱۰۰۳ افشار های شوشتر بر مراد بیگ فرستاده شاه  
 عباس که شاهوردیخان افشار حاکم شوشتر را کشته بود شوریده وی را  
 در قلعه سلاسل محصور ساختند و شاه عباس وزیر خود اعتمادالدوله و  
 فرهاد خان سپهسالار را با سپاهی انبوه برفع آن شورش فرستاد . بار  
 دیگر در سال ۱۰۰۵ افشار های رامهرمز و کوه کیلویه بیرق یاغیگری  
 بر افراشتند و به تفصیلی که در مقاله پارسال اشاره شده قضیه بکشتار افشار  
 ها و لر ها خاتمه یذیرفت .

باز در زمان شاه عباس که نواحی بغداد بتصرف عثمانیها درآمد  
 بود جماعت بزرگی از افشار بسر کردگی قاسم سلطان اینانلو در سرحد در  
 نواحی کرمانشاهان سالها ساخلو بودند و بارها با ترکان جنگ کرده  
 رشادت و دلیری از خود نشان دادند . اسکندر بیگ در عالم آرا در حوادث  
 سال ۱۰۱۲ می نگارد :

« بجهت حسینخان حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در جنگ  
 ازون احمد مردانگی کرده بودند خلع گرانیامیه ارسال داشته مورد تحسین  
 و آفرین گردیدند . در سال ۱۰۳۲ مینگارد : « قاسم سلطان اینانلو بر تبه  
 بلند خانی سرافرازی یافته موصل باو اختصاص یافت » .

قاسم خان در موصل نیز با ترکان جنگ کرده فتح نمود ولی

بعلت و با و طاعون که در آن نواحی پدید آمده بود سال دیگر از موصل بیرون آمد و گویا در همان هنگام بود که با ایل و کسان خود باذربایجان کوچیده در نواحی ارومی و صاین قلعه که اکنون نشیمن فرزندان آن گروه است نشیمن گرفتند. چه اسکندر بیک در سال ۱۰۳۷ که سال وفات شاه عباس است کلبعلی سلطان پسر قاسمخان را از امرای افشار و حاکم ارومی می‌شمارد و گویا خود قاسمخان تا این زمان نمانده بود. بهر حال معلوم است که تا از زمان افشارها در اذربایجان نشیمن نداشتند و در اواخر عهد شاه عباس بدانجا کوچیدند.

همچنین افشارهای نواحی ابیورد و نساء (دره گز) که نادر-شاه از آن جماعت برخواست در زمان شاه عباس بدانجا کوچیده اند. چه آن نواحی در تصرف ازبک بود تا شاه عباس از چنگال ایشان در آورده اکراد چمشکزک که در نواحی خوار و ورامین جا داشتند و دسته هائی از افشار را بدان نواحی کوچانیده نشیمن داد.

از نامهای طوائف مختلفه افشار آنچه در تاریخها تصادف میشود از اینقرار است: قرخلو، پاپالو، جلایر، کوسه احمدلو، کندزلو، اینانلو، ارشلو، الپلو، امرلو، بکشلو، نادر شاه از طایفه قرخلو بوده است.

\*\*\*

در پایان این مقاله دو مطلب ذیل را باید نگاشت

اولا - در صفحه ۵۳۰ شماره (۹) پارسال که عبارت مؤلف دانشمند آلمانی اشپیگل را ترجمه کرده اید بجای کاظم‌لو و کرکلو، قاسملو و قرخلو صحیح است. و تا آنجا که نگارنده میدانم در میان افشارها تیره بنام «شاملو» نبوده و نیست، بلکه شاملو نام یکی از بزرگترین ایلهای ایرانست که غیز از افشار و به گفته اسکندر بیک «سر دفتر اویماقات قزلباش» بوده.

ثانیا - در باره گوندزلوها که افشارهای کنونی خوزستان عبارت

از ایشان است در مقاله پارسال نوشته ایم که کمتر از هزار خانوار نمی باشند و بنوشته اشپیگل (ص ۵۳۰ شماره ۹) ده هزار خانوار بوده اند لکن آنچه اخیراً تحقیق کرده ام شماره آن طایفه به هزار خانوار نمی رسد در سال ۱۲۸۶ شوشتر و بلوکهایش را سرشماری کرده اند. در آنسال ها بعلت وبا و طاعون که چند سال یکبار پیدا می شد نفوس خوزستان کمی بسیار پذیرفته و شماره گوند زلوهها چه در بلیتی که محله از شوشتر شمرده می شود و چه در دبه های شرقی آتسهر ۱۴۰ خانوار و ۵۲۱ نفر بوده است. در کتابچه سرشماری شرح ذیل در باره گوند زلوهها داده شده:

« این طایفه جات از اصل دوازده طایفه بوده اند سه طایفه آنها که بکلی نابود شده نه طایفه دیگر عد دانها مشخص است... مزارع این طایفه جات دیم و بی آب و حاصل کاری آنها منحصر بگندم و جو است. و آب ایشان از چشمه سارها و باران از هشت سال به تواتر و توالی محصول زرع آن طایفه را آفت ملخ ضرر بسیار رسانیده و پیریشانی باحوال و رعایای انملک وارد شده قدری از مخلوق ایشان بجهت عدم استطاعت ادای مالیات سنواتی ترك مسکن مألوف کرده اند در حویزه و رامهرمز و جامکی ساکن اند. اسامی طایفه جات گند زلو: ساربان، چم کناری، آل شالو، خلج، عالی کلو، میر جانی، احق نلو، حرجات کهی (؟) فیلی «.

مسلم است که نفوس کنونی خوزستان بسیار بیشتر از سال ۱۲۸۶ است و افشارها نیز زیاد تر از آنند که در کتابچه سرشماری آنسال قید شده ولی بهر حال بهزار خانوار نمی رسد تاچه رسد بده هزار خانوار که اشپیگل نوشته است

سید احمد تبریزی



چون در متن مقاله اشاره بدشت قیاق شد اینک در ذیل مقاله مختصری شرح داده میشود: